

واژه شماره ۴ هزاره یا واژه‌های شماره ۲ و ۳ به همت عباس کشتکاران منتشر شد. شماره‌های ۱، ۲ و ۳ را در سال‌های ۲۷ و ۲۸ دیده بودیم. به چاپ این سه شماره «واژه» آقای کشتکاران ما را به ۵۷ سال پیش می‌برد و به فضای فرهنگی آن زمان شبسوز آشنا می‌کند. چهره‌هایی که اکنون بعضی روی در نقاب خاک کشیده‌اند و بعضی باقی عمر را می‌گذرانند.

واژه اولین ادبی است که در شیراز چاپ گردید. این

نهال فرهنگی به دست عباس کشتکاران در شیراز کاشته شد که خود افتخاری است مانا برای او و جمع صاحبان فرهنگ

دوستانران حضرت حافظ و دبلیسته به ایران عزیز و شهروان شیراز است.

امید که سال‌های سال بماند و بنویسد و تجربیات ارزنده‌اش را در اختیار نسل جوان بگذارد، نسل جوانی که سخت نیازمند به این تجارب هستند.

در شماره اول واژه (دی ماه ۱۳۳۷ |) مطالب را می‌خوانیم:

تحقیق و انتقادی از:

نیکلا راست، دکتر محمد شفعی

اشعاری از: دکتر نورانی وصال، حسن سمسار

ترجمه‌هایی از: حسن گریست، دکتر هوشنگ خضرائی، ج. فریریز، فرهنگ جهانپور

دو داستان از: عباس کشتکاران، جلال چوپینه

و مقالاتی از: نعیم وحیدی، رضا شرفی
از این شماره واژه دو مطلب کوتاه را برایتان برگزیدم که می‌خوانید:

«ترانه رهگذر» شعری است در قالب چهار پاره از دکتر نورانی وصال

ز رفتن ماند پای رهگذاری

چو از جای شنید آهنگ نانی

به خود گفتم این چنین آهنگ جانبخش

به عمر خویش نشنیدم ز جایی

به دیواری در آن شب سپاهی ای می‌خواند

که در لژران فروغی جای دارد

و گر سر می‌کشید از شیشه می‌دید

جوانی هست و بر لب نای دارد

رخ غمناک و چشمی خیره بر شمع
سری پرشور و سوزی بر لبی بود
ز رویایی خوالی گرم پرواز

دلی در تاب و جانی در تبی بود

جان آهسته می‌نالید و می‌خواند
سر آمد عمر و شب را انتها نیست
چو یاد او زند آتش به جانم
غمی او را ز سوز من چرا نیست

اگر بیگانه‌ام داند چو درآ
آهنگی کرد یعنی نشانیم
وگر هست اشها بهر چه گاهی
تزد لیخند یعنی باوقایم

سر آمد روزگاری تا درگبار

بدانجا رهگذر آمد شبانه

چو پر دیوار دید آن سایه را باز

به راه افتاد و سر داد این ترانه

بود تا در جهان پروانه و شمع
جوانی دوست دارد دلبری را
کهن هرگز نگردد این سخن نیز
که آن دلدار خواهد دیگری را

فرز آمد جو شام دیگر آنجای

نه شمی بود و نه آهنگ نانی

سکوتی بود و می‌آمد که از دور

ز روی سگشرفش آهنگ پائی

داستانی از ابراهیم ادهم

.... از خواجه ابراهیم ادهم رحمتالله روایت آزند که یکی

وی را پرسید که هرگز خود را به مراد رسیده دیدی؟

گفتا بلی دو بار دیدام، یکبار در کشتی نشسته بودم، کسی در آنجا مرا نشناخت، و جامه خلق داشتم و موی دراز گشته و

بر حالی بودم که اهل آن کشتی بر من قوس و خنده ستانی

می‌کردند.

و اندر آن کشتی، یا آن قوم، مسخره‌ای بود که هر زمان بیامدی و موی نم بکشیدی و بکندی و با من به وجه تسخیر استخفاف کردی، و من خود را به مراد خود می‌یافتمی، و بدان

ترجمه‌هایی از: حسن گریست، دکتر هوشنگ خضرائی، ج.

برسید، و آن چنان بود که روزی، آن مسخره برخاست و بر

من بول انداخت.

و دیگر بار، اندر باران عظیم، به دهی فرار رسیدم و سرمای

زمستان مرا غلبه کرده بود، مرقه بر تن من تر گشته، به

مسجدی فرار رسیدم، مرا اندر آن جا نگاهداشتند و دیگر مسجد

و شه دیگر هم چنان.

عاجز آمدم و سرما بر تن من قوت گرفت،

با تون گرمایه اندر آمدم و دامن خود، بدان آتش اندر کشیدم،

دود آن به زیر من برآمد، جامه و رویم ساه شد.

آن شب به مراد خود رسیده بودم....

کشفالمحجوب

هجوری غزوی

مقاللی که در شماره دوم واژه «اسفند ۱۳۳۷» آمده:

مقالاتی تحقیقی از نیکلا راست، علی سامی، رضا شرفی،

دکتر هوشنگ خضرائی

اشعاری از: دکتر نورانی وصال، حسن سمسار، پرویز خائفی

ترجمه‌هایی توسط حسن گریست، هاشم جاوید، اسدالله

حیات داوود، رحیم افلاطونی، پروین قاضی عسکر

نقد و انتقادی از: دکتر محمد شفعی، ک. امین، نعیم

وحیدی

و دو داستان از: عباس کشتکاران، جلال چوپینه

قلعه شعری از رابرت بریجز – ROBERT BRIDGES

شاعر نامدار انگلستان.

ستایش محال

من همه آفریده‌های زیبا را دوست می‌دارم

در جستجوی زیبایی و ستاینده آنم

آفریننده را از این دلپذیرتر شکرانه‌ای نیست

و آمدی را در روزهای شتابنده عمر

به پاس زیبایی گرمی می‌دازد

من هم می‌خواهم چیز زیبایی بسازم
و نشادی این ساختن بهره بگیریم
با آنکه فردا ساخته‌های من
همچون کلمات بی‌معنی رویایی است

که پس از بیداری به یاد آید

ترجمه: هاشم جاوید

کشکول

چهارشنبه ۱۸ آذر ۱۳۹۴ ۲۷ صفر ۱۴۳۷ Dec 9۰ 2015

سال بیست و یکم شماره ۵۶۴۰

واژه شماره ۴

به کوشش عباس کشتکاران

ناشر: دانشنامه فارس و موقوفه و بنیاد فرهنگی

شادروان زین‌العابدین کشتکاران– ماهنامه هنری،

ادبی، فرهنگی– چاپ نخست– مرداد ۱۳۹۴

معرفی: از ابوالقاسم فقیری



مقاللی که در شماره سوم واژه «خرداد ۱۳۳۸» آمده:

مقالاتی از: شادروان نیکلا راست، حسن گریست، علی

سامی، ک. امین

اشعاری از: دکتر نورانی وصال، دکتر محمد شفعی، هاشم

جاوید

ترجمه شعری از فریدون توللی

داستان‌هایی از: امیروز بی‌رس، حسین پیاده نظام، عباس

کشتکاران

نمایشنامه برای دختران و پسران از: اولین اسمیت

نقد و انتقادی از: دکتر محمد شفعی، رضا شرفی

از این شماره:

قلعه شعری از بل فور شاعر معاصر فرانسه

– هان ای زن بی‌نوا! بر در این سِرا چه که نه از آن توست خواهان چیستی؟!

– آستانی که بر آن بیاسیم و آنتی ناچیز که دیدگان بی‌ترژه

خود را به گرمی آن سپارم، چه بر سر آن کسار بلند، که خرس

بچکان را نیز از سردی پرگزندش فغانها بود، بسیار گریسته‌ام...

زنی بودم و بی‌هیچ ضرورت و نیاز، به فریب شوی می‌پرداختم.

عاقبتم از خلوت دل به در کرد و تندبازی زورمند به قضا

در افتاد سالنی دراز، طنین سرفه‌های دردالود خویش را تا ستیغ

آن کاخ بنان تهیدست باز رساندم و اینک چنانم که بی‌رمق و

گم کرده روح دل بر هلاک نهاده‌ام.

– یا این همه ای سب مغز آواره نگاه، نیازت چیست؟

– خواهان آنم که در کنار آنتشی دلپذیر، به تماشا می‌مادر و

فرزندی مهربان دل مَهم

خواندنی است و خواننده را به تفکر وامی‌دارد.

اسماعیل عسلی طنز را می‌فهمد و درباره طنز نظراتی این

چنین دارد: فرزهایی در مقاله «دنیای تو در توی طنز» را که در

شماره چهار واژه آمد با هم می‌خوانیم:

برای یک طنزپرداز هیچ خط قمرزی جز حقیقت و منافع

ملی وجود ندارد، چرا که او می‌تواند با بهره‌گیری از ابزارهای

کلاسیک که در اختیار دارد از لایه‌های تو در تو عبور کند و

برده‌های دروغ و زیاکاری را کنار بزند و واقعیت‌های عریان

را به مردم بنمایاند.

حتی در قرآن کریم خوانند به ستم‌دیدگان اجازه داد تا زبان

به تندگویی و طعن دراز کنند و به کسانی که بر آنها ستم روا

داشته‌اند بی‌محابا بتازند. تمثیل، انهام، استعاره، کنایه و تلخیص از

جمله آرایه‌های ادبی هستند که بیشترین کاربرد را در طنز دارند.

اصولا طنزپرداز به دنبال این است که نشان دهد چه چیزی

در جای خودش قرار ندارد.

موضوع دیگری که در پیوند با مطالب طنزآمیز اهمیت پیدا

می‌کند این است که طنزپرداز متعهد معمولاً سعی می‌کند زبان

مردم باشد، تا نماینده تفکرات شخصی خودش و همین امر

دشسواری کارش را دو چندان می‌کند. زیرا نمی‌تواند و نباید در

دام جریان‌های فاصله‌دار با مردم بیفتد.

تفاوت یک اثر ادبی طنزآمیز با یک بیانیه و بخشنامه و

دستورالعمل حکومتی در این است که اثر ادبی اگر چه الزام‌آور

نیست اما با نفوذ در اندهان و تأثیر بر عواطف همگان را با خود

همراه می‌کند به طوری که گاه تأثیر آن از یک بخشنامه دولتی

هم بیشتر است.

اسماعیل عسلی علاوه بر غزل و اشعار حرف‌دار طنزآمیزش

در نوشتن ترانه هم دستي دارد «شیراز من» از کارهای زیبای

اوست «باگر بنگارند» از کارهای زیبای اوست. طنز عسلی

طنزی است فاخر و دوست داشتنی که به دل می‌نشیند:

ما کلنگیم اگر یکت و تبر بنگارند

اهل فضلیم اگر اهل نظر بنگارند

می‌درخشم اگر شمس و قمر بنگارند

عرصه بر عالم و آدم به دمی تنگ کنیم

اگر آن لیکن و اما و اگر بنگارند

برده‌داران عرب را بنوازیم به مشت

اگر آن دنب خروس سر خر بنگارند

آش کشکی‌ست که تا صبح قیامت نپزد

زیر این دیگر اگر هیزم تر بنگارند

دور باید زد این بی‌سر و پا قانون را

این کلاهی است که باید همه سر بنگارند

خاک بر حاصل ما میوه فراوان دارد

اگر این مور و ملخ، برگ و ثمر بنگارند

اکثرت همه در خط وفاقیم ولیک

شرطش این است که چند نفر بنگارند

خنده بر گوشه لب شاخه زیتون در دست

اهل صلحیم اگر فتنه و شر بنگارند

گر چه از جانب مردم خط فرمان داریم

ترسم این طایفه ما را دم در بنگارند

بهرتر آنست که بهر چغشی تاریخی

زیر پای همه یک جفت فتر بنگارند

تا به پرواز دراییم در آفاق سپهر

جای دست و لب و لوجه، نوک و پر بنگارند

بزدلان سینه خود را بشکافند به تیغ

جای قلب و ریه یک تکه جگر بنگارند

۷

سال‌ها بی‌دف و تی، بی‌قر و قنبیل گذشت

وقت آن است که دستی به کمر بنگارند

واژه یک تا چهار حاصل کار دانشنامه فارس و موقوفه و

بنیاد فرهنگی خاندان شادروان زین‌المابدین کشتکاران می‌باشد.

بسیاری هم دو مؤسسه فرهنگی آرزو توفیق می‌کنیم و برای

استاد عباس کشتکاران که بنیانگذار این اثر فرهنگی می‌باشد،

سلامتی آرزو داریم.

ایسن مطلب را با شعری به نام «دختر ایلاتی» از شاپور

پساوند شاعر رباعیات ارزشمند «ای عشق» به پایان می‌رسانیم:

باز هم از راه زمان بشو رسید

جان تن تب تزه بر لب رسید

باز من و خلوت تهی‌ای‌ام

باز من و این دل هراچی‌ام

دست نگهدار همه هراچی‌ام

سایه تو هستم و هراچی‌ام

عشق تو آخر به جنون کشید

پای به خونابه و خونم کشید

بس که به جای تو به خود ساختم

پیش خودم همه به خود باختم

نام تو شد نشئی اوی‌تو‌ام

کو کفن عشق که من خونی‌ام

وای که بیچاره افیون شدم

از در هر میکه بیرون شدم

نیست شرابی که دهد مستی‌ام

سوختم درگور دود شده هستی‌ام

من همه‌ی هستی خود باختم

تا که بدین گونه تو را ساختم

ساختم آن سان که شوی جان من

نی که زنی شمله به ایمان من

از دل خود سادگی آموختم

چشم به این سادگی‌ام دوختم

ساده شدم خنده به ریشم زدی

باز نمک بر دل ریشم زدی

ای که دو سه جامی زدم از دست تو

گر چه ز خامی زدم از دست تو

شوم و حیایم همه از سر برید

خانه نکالدم دل شوریده را

هر چه نهان کرده‌ام این دینه را

تلخ چرا این همه؟ شیرین من

طمنه چرا؟ یک رنگ خود را بزبن

جای من از بود خواندم هم

راه همین بود از آن چند هم

پیش همه دست مرارو مکن

فاختام این همه گوگو مکن

چشمه عشقی تو، آبت منم

راه به من ده که خرابت منم

مست و خراب تو، خرابی‌ات‌ام

عاشقت ای دختر ایلات‌ام

ای که سر پاات همه دادگی است

زنگاتی‌ات هی از آذگتی است

لژرش آن دست و دلت بهر چیست

آنکه تو را گفته حراست کیست؟

فرد هیزت ندهد مست شو

غسل بزبن در می و از دست شو

مست شدی تا که برفقی ز دست

روی به سر هو که کنی قیله هست

آگهی تغییرات شرکت تولیدی نان نخل (سهامی خاص) به شماره ثبت ۱۰۸ انتقالی و شناسه ملی ۱۰۵۳۰۰۳۴۶۶۰

به استناد بخشنامه شماره ۹۲/۵۷۰۹۲ مورخ ۹۳/۴/۱۱ اداره کل ثبت

شرکتها و مؤسسات غیرتجاری مبنی بر تعیین تکلیف شرکتهای دارای

شماره ثبت مکرر پس از راه اندازی سامانه جامع ثبت شرکتها و

مؤسسات غیرتجاری شماره ثبت شرکت تا ۱۰۸ انتقالی به ۴۲۸۲۲ تغییر

یافت.

با ثبت این مستند تصمیمات ثبت انتقالی انتخاب شده توسط متقاضی